

**بازی شیطانی**  
از سیدجمال تا مصباح یزدی  
**اجداد انگلیسی**  
**بنیادگرایان اسلامی**  
فروزنده فرزاد

در سال ۱۸۸۵، درست صد سال پیش از آن که دولت ریگان با واسطه "مک فارلن" در اوج جنگ عراق وارد معامله ای پنهانی برای فروش سلاح با ایران شود، و یک قرن پیش از آن که ایالات متحده ی آمریکا میلیاردها دلار هزینه ی مالی صرف کمک به مجاهدان بنیادگرای اسلامی افغانستان در جنگ ضد شوروی کند، سیاستگرانی دوره گرد، افغانی- ایرانی تبار، با سیاستگزاران سیاست خارجی و ماموران امنیتی اینتلجنس سرویس بریتانیا برای طرح ایده ی ستیزه گر دیدار کرد. او با خود می اندیشید که آیا بریتانیا خواهان حمایت از سازماندهی جنبشی پان اسلامیستی در میان کشورهای مصر، ترکیه، ایران و افغانستان، ضد روسیه ی تزاری خواهد بود! [1]

این منطقه از جهان (خاورمیانه) میدان بازی و هموردی بلند مدت امپریالیستی میان روسیه و انگلستان بر سر کنترل آسیای مرکزی بود. بریتانیا که بر هند تسلط داشت، پیشتر در ۱۸۸۱ کنترل مصر را نیز بچنگ آورده بود. همچنین، امپراتوری ترکان عثمانی، که شامل عراق، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین، عربستان سعودی و شیخ نشین های خلیج فارس میشد، در حال فروریختن بود، و بخش هایی از این امپراتوری آماده ی بلعیدن؛ هر چند تجزیه ی کامل امپراتوری، در گرو جنگ اول جهانی بود. از این پس بزرگترین مستعمرات امپریالیستی در آفریقا و آسیای جنوب غربی در حال پیدایش بود. و بریتانیا که استاد بهره برداری از وابستگی های قبیله ای، قومی و مذهبی، و نیز به جان هم انداختن اقلیت ها برای تحکیم قلمرو پادشاهی خویش بود، به دسیسه چینی برای پرورش و احیاء جنبشی اسلامی و سودمند در راستای اهداف خویش می پرداخت. روسیه و فرانسه نیز در این اندیشه بودند، اما انگلیسها با کمک ده ها میلیون مسلمان خاورمیانه و جنوب آسیا گوی را از رقبای خود ربودند.

مردی که در ۱۸۸۵ متشکل ساختن جنبشی پان اسلامیستی با هدایت بریتانیا را پیشنهاد داد کسی نبود جز "سید جمال الدین افغانی". از دهه ی ۱۸۷۰ تا دهه ی ۱۸۹۰ سید جمال الدین از سوی بریتانیا حمایت شد. دست کم یکجا در اسناد رسمی و پرونده های محرمانه سرویس جاسوسی دولت هند، پیشنهاد سید جمال الدین در ۱۸۸۲ در هند مبنی بر این که به عنوان جاسوس بریتانیا در هند به خدمت درآید، آمده است. [2]

سید جمال الدین، بنیادگزار پان اسلامیسیم، در واقع نیای بزرگ اسامه بن لادن است؛ نه از نظر نسبی که بلحاظ نظری. چنانچه بخواهیم شجره نامه ی اسلامگرایی دست راستی و افراطی را برشمردیم، چنین خواهد بود:

"شیخ محمد عبده" (۱۹۰۵-۱۸۴۹)، فعال پان اسلامیست مصری و شاگرد اصلی سید جمال الدین (۱۸۹۷-۱۸۳۸)، بیشترین تلاش را برای گسترش نفوذ سید جمال انجام داد. عبده نیز، "محمد رشید رضا" (۱۹۳۵-۱۸۶۵)، هوادار سوری خویش را که بعدها به مصر رفته بود و مجله ی "المنار" را برای نشر نظرات عبده برای تشکیل دولت متحده ی اسلامی منتشر ساخت، پرورش داد. رشید رضا به نوبه ی خود "حسن البناء" (۱۹۴۹-۱۹۰۶) را که بواسطه ی مجله ی "المنار" با آراء رشید رضا آشنا شده بود، تربیت کرد. حسن البناء در ۱۹۲۸ سازمان "الاخوان المسلمین" را بنیاد نهاد. وی شاگردان بسیاری داشت که برجسته ترینشان

یکی "سعید رمضان"، سازمانده جهانی "الاخوان المسلمون" بود که دفتر آن در سوسیسیس جای داشت، و دیگری "ابو الأعلى مودودی" بنیادگزار "جماعت اسلامی پاکستان"، نخستین حزب سیاسی اسلامی تحت تاثیر آراء حسن البناء. دیگر جانشینان حسن البناء شعبات دیگری از "الاخوان المسلمون" را در دیگر کشورهای اسلامی، اروپا و ایالات متحده ی آمریکا بر پا کردند. یکی از آنان یک سعودی است که در جنگ آمریکایی مجاهدان افغانستان شرکت داشت و او کسی نیست مگر "محمد اسامه بن لادن"، که تیره دل ترین مرد این زنجیره بود.

در فاصله ی نیم قرن، از ۱۸۷۵ تا ۱۹۲۵، چهارچوب بلوک کشورهای اسلامی بواسطه ی امپراتوری بریتانیا پی ریزی شده بود. سید جمال شالوده ی فکری جنبش پان اسلامیسیم را با پشتیبانی بریتانیا و حمایت شرق شناس برجسته ی انگلیسی، "ادوارد براون" (Edward Brown)، بنیاد نهاد. "عبده"، شاگرد اصلی سید جمال، با کمک کنسول بریتانیا در مصر، "اولین باینگ لرد کرومر" (Lord Cromer)، "جنبش سلفیه"، شکلی از بنیادگرایی و اسپرگرای افراطی را تاسیس کرد. برای اینکه بدرستی نقش سید جمال و عبده را دریابیم، جا دارد که آثارشان را در جریان صد سال تلاشهای بریتانیا برای پی ریزی و سازماندهی جنبشی پان اسلامیسیتی و هوادار این کشور بنگریم. سید جمال، شخصیت خیالپرداز و سست اراده بود، که در خدمت دیگر قدرتهای استعماری نیز عمل کرد. بنیادگرایی عارفانه و شبه مدرن او نتوانست به جنبشی توده ای و همگیر بدل شود. "عبده" شاگرد ارشد سید جمال، بسیار وفادارانه تر بخدمت حاکمان بریتانیایی مصر درآمد و زمینه ی فکری سازمان "الاخوان المسلمون" را که سراسر قرن بیستم جنبش غالب در روند اسلامگرایی بود، فراهم کرد. بریتانیا همزمان با بکارگرفتن عبده برای گسترش یک جنبش بنیادگرایی اسلامی، در دو جبهه ی دیگر نیز - پیش از جنگ اول جهانی - در همین راستا تلاش کرد؛ در شبه جزیره ی عربستان با حمایت دسته ای از اعراب بنیادگرا تحت هدایت "ابن السعود"، نخستین دولت بنیادگرایی اسلامی را پایه ریزی کرد، و نیز در همین هنگام، مکه، دومین خاندان عربی که ادعای ساختگی انتساب به پیامبر اسلام را داشتند، بر انگیخت و پسران این خاندان را به پادشاهی عراق و اردن رساند. در آغاز بریتانیا می پنداشت که خاندان هاشمی بعنوان پاسداران شهرهای مقدس عربی، مکه و مدینه، رهبری جهان اسلام را بجای امپراتوری رو به زوال عثمانی، با تشکیل خلافت اسلامی هوادار این کشور بر عهده خواهند گرفت. این نقشه عملی نشد، اما نقشه ی موازی آن موفق بود. در عربستان، از ۱۹۲۰ به بعد، راست آیینی (ارتودوکس) وهابی همراه جنبش "سلفیه" در شکل دولت جدید این کشور، تجلی یافت و خیزش نوین اسلام بنیادگرا و درخدمت استعمار پدیدار شد.

باید دانست که سید جمال الدین افغانی آغازگر این جریان بوده است. او و جانشینانش با قدرتهای استعمارگری که بر سر تسلط بر کمربند وسیع سرزمین های شرق آفریقا تا چین در ستیز بودند، همکاری داشت. سالها پس از مرگ سید جمال بسیاری از مورخان و بیوگرافی نگاران، او را مردی معتقد و با ایمان که برای رنسانس اسلامی تلاش می کرد، توصیف کرده اند. فردی ضد امپریالیست، ضد قدرتهای استعماری و اصلاح گری آزاداندیش که میکوشید میان اسلام سنتی و خردگرایی علمی عصر روشنگری پیوند ایجاد کند. گرچه میتوان همه ی این ویژگیها را در تظاهرات سید جمال دید، اما فراتر از این پندار، او سیاستگری شیاد بود که از مذهب بعنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف مقطعی بهره برد و همزمان، متحد و کارگزار قدرتهای استعماری بود. هر چند سید جمال بتناوب ماموری در خدمت هر سه قدرت استعماری وقت، یعنی بریتانیا، فرانسه و روسیه بود، اما شاگرد ارشد او، "عبده"، به بریتانیا صادقانه وفادار ماند.

سید جمال که ظاهرا در ایران، به سال ۱۸۳۸ بدنیا آمده است، [ "سید هادی روح القدس" پسر عمه ی سید جمال الدین که در وصف سید جمال شعری نیز سروده در اسدآباد همدان میزیسته است و از همین روست که در ایران و به غلط سید جمال الدین افغان به سید

جمال الدین اسدآبادی شهرت دارد. به پاورقی مراجعه کنید. م] شهرت "افغانی" را برای القاء این گمان که در افغانستان دنیا آمده است برگزید. با این حيله او اولاً هويت ایرانی و شیعی خود را پنهان میکرد، زیرا تشیع شاخه ی اقلیت اسلام است، ثانیاً می توانست بر اکثریت مسلمانان جهان که اهل تسنن بودند بیشتر اثر گذارد. پنهان کردن هويت واقعی تنها نخستین نیرنگ سید جمال بود. چنانکه "ایلی کدوری" (Elie Kedourie)، شرق شناس برجسته ی بریتانیایی گفته است، سید جمال و شاگردانش از جمله "محمد عبده" و "رشید رضا"، "بیشترین امساک را در حقیقت گویی" داشتند. [3] سید جمال بدر از ای زندگی خویش هویتی دروغین خود را گسترش داد. او وانمود میکرد که با سفر به سرتاسر جهان اسلام پایه ی تئوریک جنبش سیاسی- اجتماعی پان اسلامیسیم را گسترش داده، اما او متفکری بدعت گذار، جاسوسی مرموز، فراماسون، و فراتر از همه ی اینها، بنویشته ی "کدوری" کسی بود که به "بهره گیری سیاسی از مذهب" باور داشت. [4]

سید جمال از مذهب استفاده ی ابزاری کرد. ظاهراً دینداری پارسا بود که میخواست جزئیات الگوی سیاسی از حکومتی با قوانین صدر اسلام را در مکه مسلط کند، اما در نوشته های محرمانه اش باورهای حقیقی خود را آشکار می کند:

"ما سر مذهب را نمی بریم، مگر بوسیله ی خود مذهب. بنابراین اگر اکنون به ما بنگرید ما را پارسایانی تارک دنیا، و پرستندگانی نماز خوان که هرگز از فرمان خدا سر نمی پیچند، میبینید." [5]

"کدوری" مینویسد: " این نامه آشکارا نشان میدهد که یکی از اهداف سید جمال، که شاگرد ارشد او عبده نیز بدان آگاه بوده، تخریب از درون اسلام بوده است، و روش او برای متحقق کردن این هدف "تظاهری وفادارانه" به اسلام بوده است. [6] در واقع اگرچه سید جمال مبلغ اسلام راست آیین (ارتودوکس) برای توده ها بود، اما در نهران خدا نابوری ضد اسلام بود که به دیگر ادیان نیز می تاخت. او خطاب به محفلی زیرزمینی میگوید:

"مذاهب، تحت هر نامی، ماهیتی یکسان دارند. هیچ آشتی و درک متقابلی میان آنها و فلسفه تحقق پذیر نیست. مذهب، باور ایمانی را به فرد تحمیل میکند، اما فلسفه او را یکباره از قید مذهب می رهاند." ( رجوع کنید به نظرات آیت الله مصباح یزدی که نسخه ایرانی این نظرات را اکنون تبلیغ می کند و یا نظرات بنیگذار حجتیه در ایران "آیت الله شیخ محمود حلبی" که در اوج جنبش نفت در دهه ۱۳۳۰، یکباره و با اشاره انگلستان مروج اسلامی شد که اکنون مصباح یزدی آن را پی گرفته است.م)

با وجود این، سید جمال نتیجه می گیرد که: " توده ها را دلیل و برهان راضی نمی کند و تنها " خواص" درمی یابند که آموزش و تربیت توده ها چگونه باید باشد. [7] پختگی محتوای این عبارات بیانگر چرایی شهرت معنوی سید جمال است. او در سراسر زندگی خویش برای توده ها پیامی و برای خواص پیامی دیگر داشت. برای توده ها پان اسلامیسیم را ترویج میکرد و برای خواص فلسفه یی دستچین شده. آری سید جمال که در راستای اهداف خویش، و برای فریب توده ها ژست ضد امپریالیستی می گرفت؛ با حلقه ی نزدیک شاگردانش، حيله گرانه هم پیمان امپریالیست ها نیز میشد.

با وجود این، بسیاری از تاریخ نگاران ظاهربین، می پندارند که سیاستگردان اسلامگرا می خواست جنبشی در جهان اسلام برانگیزد که بواسطه ی آن اسلام را به دوره ی شکوفایی و طلایی آغازین آن در مکه و مدینه بازگرداند. برخی مورخان تقریباً تیزبین، او را ستیزه گری ضد امپریالیسم می پنداشتند که در جستجوی اصلاح دینی و برداشتی روشنگرانه و خردگرایانه از اسلام بجای اسلام سنتی و ایستا است. متأسفانه، این دیدگاه غالب در میان شرق شناسان برجسته بوده است. برای نمونه "گیب" (H.A.R. Gibb) نویسنده ی کتاب "گرایشات مدرن در اسلام" (۱۹۴۷) می نویسد که سید جمال به دولتی که تحت "راست آیینی قرآنی" [8] با نگاهی مدرن اداره می شود، باور داشت. و "ویلفرد کانتول اسمیت" ( Wilfred )

Cantwell Smith) [پاورقی : محقق، پژوهشگر و اسلام شناس برجسته ی کانادایی]. سید جمال را "کاملترین مسلمان زمان خویش" می نامید. [9] او در کتاب مشهور خود "اسلام در تاریخ مدرن" مشتاقانه سید جمال را "ضد امپریالیست" می شناساند. "او (سید جمال الدین افغانی) غرب را تهدیدی برای اسلام و جامعه ی اسلامی می دانست و همه را به مقاومت در برابر آن فرا می خواند... او مخاطبینش را به ترویج عقل و تکنولوژی بر می انگیزد، برای توانمند شدن، همانگونه که غرب انجام داده است... او مسلمانان را به پرهیز از انفعال و تلاش برای عزمی خود جوش و زنده در این راستا تشویق می کرد." [10] اسمیت با ستایش سید جمال مینویسد:

"بلحاظ جغرافیایی، گستره ی فعالیت سید جمال، ایران، هند، جهان عرب، ترکیه و اروپای غربی بود. سید جمال سنی مذهب و صوفی بود. او مروج ایده ی آشتی با تشیع نیز بود. وی افکار سنتی اسلامی را با اندیشه ی مدرن اروپایی در آمیخت... او مبلغ نهضت های سیاسی اسلامی و شخصیتی در خور احترام بود. وی مدافع ناسیونالیسم بومی و پان اسلامیم بوده است. بخش عمده یی از گسترش بعدی اسلام در سایه ی شخصیت و تلاشهای او انجام گرفت. در حقیقت کمتر جایی در اسلام قرن بیستم می توان سراغ گرفت که تحت تاثیر آراء سید جمال نبوده باشد."

با همه ی این، اسمیت بدرستی میافزاید: "سید جمال نخستین احیاگر اسلامی بود که به تضاد آشتی ناپذیر تاریخی "اسلام" و "غرب" باور داشت." [11] اینگونه، در واقع سید جمال افغانی نخستین کسی است که مفهوم برخورد تمدنها را که صد سال بعد بوسیله ی "برنارد لوئیس" (Bernard Lewis) و "ساموئل هانتینگتون" (Samuel Huntington) متداول شد، پیش کشید.

سید جمال الدین را خواه آنگونه که اسمیت او را مردی پویا شناسانده است، یا او رو فردی فرصت طلب بدانیم، در نقش او بعنوان پدرخوانده ی سازمان "الاخوان المسلمون" و گروههای اسلامگرای افراطی مشابه، نمی توان شک کرد. بی گمان، چنانچه به "برادران مسلمان" ستیزه جو و متعصب امروز گفته شود که مراد و رهبر معنوی آنان، سید جمال الدین افغانی، خدانا باور و فراماسون بوده است، دچار ضربه ای روحی خواهند شد. با وجود این، "ریچارد میشل" (Richard P. Mitchell) که کتابش، "درون سازمان الاخوان المسلمون" صریح ترین و روشن ترین نمونه ی تحقیقی درباره ی این سازمان است، می گوید که سرآغاز سازمانهای تروریستی و ستیزه جویانی که پس از جنگ دوم جهانی در مصر غالب شدند، مستقیماً به سید جمال الدین افغانی باز می گردد. وی مینویسد "اعضای اخوان المسلمون خود را در مسیر جنبشی اصلاح طلب و مدرن یافتند که از سوی سید جمال، محمد عبده و رشید رضا مطرح می شد." او میافزاید: "اعضای سازمان نسبت به سید جمال گونه ای بستگی و نزدیکی احساس می کردند. بسیاری از ایشان او را "پدر روحانی" جنبش می دانستند و در این میان حسن البنا کسی است که بیشترین شباهت را به وی دارد." [12]

## توضیحات :

- [1]: پیشنهاد سید جمال الدین افغانی به لندن توسط شرقشناس بریتانیایی W.S. Blunt ، دوست سید جمال، گزارش شده است. این گزارش در کتاب "اسلام و مدرنیسم در مصر" نوشته ی C.C. Adams آمده است. (انتشارات Russell and Russell نیویورک، چاپ ۱۹۳۳، صفحه ۱۰، بخش ۱)
- [2]: "سید جمال و محمد عبده": مقاله یی درباره ی ناباوری مذهبی و فعالیت سیاسی اسلام مدرن، نوشته ی "ایلی کدوری" (انتشارات The Humanities Press نیویورک، چاپ ۱۹۶۶، صفحه ۳۰)
- [3]: "کدوری"، صفحه ۶.
- [4]: همانجا صفحه ۱۳.

[5]: همانجا صفحه ۱۵.

[6]: همانجا.

[7]: نگرش سید جمال الدین به مذهب از نوشته ی کدوری در صفحه ۴۴ نقل قول شده است.

[8]: کدوری در صفحه ۴۴، نوشته ی Gibb را که می گوید: "بی گمان سید جمال خشنود خواهد شد اگر می توانست اکنون ببیند که پس از نیم قرن از درگذشت او همچنان نظرات متظاهرانه اش به راست آیینی اسلامی بی چون و چرا پذیرفته میشود." نقد می کند.

[9]: Wilfred Cantwell Smith، "اسلام در تاریخ مدرن"، ( New York: New American Library، چاپ ۱۹۵۷، صفحه ۵۴).

[10]: همانجا صفحات ۵۶ و ۵۷.

[11]: همانجا صفحه ۵۵.

[12]: Richard P. Mitchell، "درون سازمان الاخوان المسلمون"، انتشارات دانشگاه اکسفورد لندن، چاپ ۱۹۶۹، صفحه ۳۲۱.